بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و پنجاه و دوم\_ 4 بهمن 1400

[سیر بحث]

آن‌چه را که در تقریرات سید سیستانی در مورد کتاب موطأ و نیز برخی از نکات روشی در شیوۀ نقل حدیث ایشان بود، بیان کردیم. پیش از ادامۀ فرمایش این بزرگوار به عنوان تتمه، یکی دو نقل قول از برخی از کتب داریم، تا زمینۀ فکر بیشتر در مسأله مهیا شود.

[تکمله؛ مالک در سیر اعلام النبلاء]

اولین کتاب باز کتاب منبع و مرجع سیر اعلام النبلاء از شمس الدین ذهبی است ، ایشان در این کتاب طبع بیروت ج 8، از ص 48 تا ص 135 ، رقم 10 مفصل در مورد مالک مطالبی را آورده است،[[1]](#footnote-1) من گزینشی مهم ترین نکایت را که به درد بحث ما می خورد عرض می کنم.

اولا تعبیر ذهبی از مالکی این است: **هو شیخ الاسلام، حجة الامة، امام دار الحجة**[[2]](#footnote-2) که منظور مدینه باشد.

[7 روایت از امام صادق در موطأ]

بعد در مورد آباء و اجداد و خانوادۀ او کلماتی داردو بعدش نام کسانی را می برد ک در موطأ، مالک او آن‌ها نقل کرده، به ضمیمۀ تعداد روایات، از جمله می گوید: **جعفر بن محمد** **صلوات الله علیه،(7)**،[[3]](#footnote-3) یعنی در موطأ هم روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

[آماری از مراسیل و مقاطیع این کتاب]

در ادامه می گوید 6 حدیث از موطأ هست که اساسا نام روات بیان نشده، مثلا گفته است، ثقه ایی چنین گفته است یا کسی که او را موثق می دانم چنین گفت و باز نام افرادی را می‌برد که مالک از آنها مقاطیع را نقل کرده[[4]](#footnote-4) و در ادامه نام کسانی را که مرسل از آن‌ها روایت آورده می آورد.[[5]](#footnote-5)

در جلسۀ گذشته فرق بین مقطوع یا منقطع با مرسل را بیان کردم، مرسل را تقسیم کردم به دو قسم، به معنای عام، شامل مقطوع هم می شود، هم مرسل به معنای خاص یعنی آن روایتی که نام آن راوی و صحابی که از پیامبر نقل کرده نیامده باشد، مقطوع این اوائل و اواسط سند را می گویند.

این هم نام کسانی که یا مرسل یا مقطوع از آنها روایت شده است.

[عالم مدینه و مالک]

روایتی را از ابوهریره از پیامبر به این مضمون نقل کرده: «**لَيَضرِبَنَّ النَّاسُ أَكْبَادَ الإِبِل فِي طَلَبِ العِلْمِ، فَلاَ يَجِدُوْنَ عَالِماً أَعْلَمَ مِنْ عَالِمِ المَدِيْنَةِ**»[[6]](#footnote-6)

در ادامه مرسله ایی را از ابو موسی الاشعری نقل می کند و او از پیامبر، که **«يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ فِي طَلَبِ العِلْمِ، فَلاَ يَجِدُوْنَ عَالِماً أَعْلَمَ مِنْ عَالِمِ المَدِيْنَةِ**»[[7]](#footnote-7)

کیست این عالم مدینه که مردم می تازند و تازیانه بر شتران می نوازند برای رفتن پیش او، و اخذ حدیث؟

می گوید:

ابن عیینه گفته من اوائل سعید بن مسیب را عالم مدینه می دانستم، با اینکه در زمان او فقها و علمائی مثل سلیمان بن یسار و سالم بن عبد الله بود، اما من اعلم را سعید بن مسیب می دانستم اما این زمان، **ثم اصبحت الیوم اقول انّه مالک، لم یبق له نظیر بالمدینة**،[[8]](#footnote-8)

در صفحۀ 57، باز از ابن عیینه نقل می‌کند که **مالک عالم اهل الحجاز و هو حجة زمانه**، شافعی پس از نقل این کلام ابن عیینیه می گوید **وَصَدَقَ وَبَرَّ: إِذَا ذُكر العُلَمَاءُ فَمَالِكٌ النَّجْمُ**، [[9]](#footnote-9)

البته بعد از همین ابن عیینه نقل می کند سپس از این رأی برگشت و گفت درست است من زمانی مالک را عالم مدینه می دانستم اما الان **أُرَاهُ عَبْدَ اللهِ بنَ عَبْدِ العَزِيْزِ العُمَرِيَّ الزَّاهِدَ**.[[10]](#footnote-10)

فوری ذهبی حاشیه ایی نقل می کند از گروهی که عمری که سید شریف عابد زاهدی اما به مقام مالک نمی‌رسد،[[11]](#footnote-11) و لذا میگوید **لَمْ يَكُنْ بِالمَدِيْنَةِ عَالِمٌ مِنْ بَعْدِ التَّابِعينَ يُشْبِهُ مَالِكاً فِي العِلْمِ، وَالفِقْهِ، وَالجَلاَلَةِ، وَالحفظِ**،با این که فقهایی که نام می برد در مدینه بوده اند امابعد از نام آن‌ها می **فَكَانَ مَالِكٌ هُوَ المُقَدَّمَ فِيْهِم عَلَى الإِطلاَقِ، وَالَّذِي تُضرَبُ إِلَيْهِ آبَاطُ الإِبِلِ مِنَ الآفَاقِ** [[12]](#footnote-12)

چه "**اکباد الابل**" و چه "**آباط الابل**" کنایه از تند و تیز راندن شتران است.

[رویکرد مالک به مدسۀ عراق]

از محمد بن حسن شیبانی[[13]](#footnote-13) نقل می کند که: **كُنْتُ عِنْدَ مَالِكٍ، فَنَظَرَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: انْظُرُوا أَهْلَ المَشْرِقِ، فَأَنْزِلُوْهُم بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ الكِتَابِ إِذَا حَدَّثُوكُم، فَلاَ تُصَدِّقُوهُم، وَلاَ تُكَذِّبُوهُم**

مراد از اهل مشرق کوفیان هستند، می گوید اصحاب من به اهل عراق توجه کنید، آنها را در زمینۀ نقل حدیث مثل اهل کتاب بدانید، نه تصدیقشان کنید و نه تکذیب

**ثُمَّ الْتَفَتَ، فَرَآنِي، فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَى**،

گویا مقداری خجالت کشید.

**فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ! أَكرَهُ أَنْ تَكُوْنَ غِيبَةً،**

نمی خواهم این سخن من را به عنوان غیبت حساب کنی،

**هَكَذَا أَدْرَكْتُ أَصْحَابَنَا يَقُوْلُوْنَ.**

این حرف من نیست، من از بزرگان و اصحاب خودمان چنین نقل می‌کنم.

در اینجا ذهبی یک تعلیقه ایی می زند، می گوید، مالک، آدم با ورعی است، این نیست که از ترجمۀ احوال کوفیین و اهل عراق خبر نداشته باشد و این سخن را بگوید او عالم به رجال است و اهل عراق هم بینشان بزرگان از روات هست، در بین این‌ها صدوق و فقیه و قاری و عابد هست، بله **وفیهم الضعیف و المتروک و المتهم وَفِيْهِمُ الضَّعِيْفُ، وَالمَتْرُوكُ، وَالمُتَّهَمُ. وَفِي "الصَّحِيْحَيْنِ" شَيْءٌ كَثِيْرٌ جِدّاً مِنْ رِوَايَةِ العِرَاقِيِّينَ -رَحِمَهُمُ اللهُ**. ، [[14]](#footnote-14)

شما اگر به صحیحین مراجعه کنید روایاتی را از مدرسه عراق خواهید یافت

[ذهبی: مالک تنها از ثقه نقل میکند]

بحث ذهبی باز در مورد شخصیت مالک ادامه دارد، نقل می کند که کسی از مالک سوال کرد در مورد یک راوی که آیا موثق هست یا نه پاسخ داد: **فَقَالَ: هل رأيته فِي كُتُبِي؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: لَوْ كَانَ ثِقَةً، لَرَأَيْتَهُ فِي كُتُبِي**.

ذهبی می گوید: **هَذَا القَوْلُ يُعْطِيْكَ بِأَنَّهُ لاَ يَرْوِي إِلاَّ عَمَّنْ هُوَ عِنْدَهُ ثِقَةٌ** البته **وَلاَ يَلْزَمُ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ يَرْوِي عَنْ كُلِّ الثِّقَاتِ**، از همه ثقات نقل نمی‌کند ولی از آن کسی که نقل می کند ثقه است. باز لازمۀ حرف او این نیست که اگر من ثقه بدانم، همه باید ثقه بدانند، چه بسا مالک کسی را ثقه بداند و دیگران ثقه ندانند، بله آن کسی که مالک از او نقل می کند عنده ثقه است.[[15]](#footnote-15)

ولی آیا عبارتی که مالک داشت، با شرحی که ذهبی داد سازگار است؟ **لَوْ كَانَ ثِقَةً، لَرَأَيْتَهُ فِي كُتُبِي**، کأنه از همه ثقات نقل کند، ظاهر عبارت این است. و این توجیهی از ذهبی است.

از قول ابن عیینه می گوید **كَانَ مَالِكٌ لاَ يُبَلِّغ مِنَ الحَدِيْثِ إِلاَّ صَحِيْحاً**

جلسۀ گذشته معنای بلاغ توضیح داده شد، هر جا مالک گفت بلغنی این حدیث عنده صحیح است

**وَلاَ يُحَدِّثُ إِلاَّ عَنْ ثِقَةٍ، مَا أَرَى المَدِيْنَةَ إِلاَّ ستَخربُ بَعْدَ مَوْتِهِ -يَعْنِي: مِنَ العِلْمِ**.[[16]](#footnote-16)

از شافعی نقل می کند مَالِكٌ مُعَلِّمي، وَعَنْهُ أَخَذْتُ العِلْم و باز شافعی گفت كَانَ إِذَا شَكَّ فِي حَدِيْثٍ طَرَحَهُ كُلَّهُ ، دیگر از دور استدلال خارجش می کرد.[[17]](#footnote-17)

[زیاد "لا ادری" گفتن]

نقل می کند که از مالک 48 مسأله پرسیدیم، در 32 مساله گفت لا ادری و یا در مورد دیگر 40 سوال از او کردم، 5 مورد را جواب داد.

جمله ایی را در این جا نقل می کند که مالک گفته است من از عبد الله بن یزید بن هرمز شنیدم که **يَنْبَغِي لِلْعَالِمِ أَنْ يُورِّثَ جُلَسَاءهُ قَوْلَ: "لاَ أَدْرِي**"، استاد به شاگردانش نمی دانم را یاد دهد، **حَتَّى يَكُوْنَ ذَلِكَ أَصْلاً يَفْزَعُوْنَ إِلَيْهِ**[[18]](#footnote-18)

حال این از یک جهت اشاره دارد به این که علم او، با علم ائمه هدی چقدر تفاوت دارد اما در عین حال یک نکته مثبت در او هست، برای ما، من دیدم کسانی را که در قاموسشان "نمی دانم" که نیست بلکه خود را متخصص نه تنها در فقه و اصول و تفسیر، در همه علوم، طب و فلسفه و نجوم و ریاضیات و فیزیک و علوم انسانی و روانشانسی، در همه این ها **انأ رجل** می‌گویند.

این را داشته باشید که لا ادری زیاد در زبان ما جاری شود.

در ادامه مشکلاتی را که در زمان بنی عباس اوائل کار برای او حاصل شد و در فرمایش آقای سیستانی هم بود نقل می کند.[[19]](#footnote-19)

در ادامه آقای ذهبی بحثی را در مورد اجتهاد و تقلید، مجتهدین و مقلدین، بیان میکند، واختلاف مجتهدین با یکدیگر و این که بعضی از فقها، فقهای دیگر را پیرو بودند، یعنی صاحب نظر و مکتبی نبودند، بعد می گوید ما رسیده‌ایی به زمانی که **فَلَو أَرَادَ الطَّالِبُ اليَوْمَ أَنْ يَتَمَذْهَبَ فِي المَغْرِبِ لأَبِي حَنِيْفَةَ، لَعَسُرَ عَلَيْهِ[[20]](#footnote-20)**، یعنی در مغرب اصلا پیدا نمی کنید کسی را که مذهب ابو حنیفه را پیروی کند، سخت است پیدا کردن چنین کسی، آنجا دست مالک بود.

در ادامه میگوید مذهب مالک مغرب و آندلس و مصر و شام و یمن و موارد دیگر، حتی در عراق و بصره و بغداد وکوفه را شامل شده است، و حتی در خراسان.[[21]](#footnote-21)

تا می‌رسد به این جا که از شافعی نقل می کند: **مَا فِي الأَرْضِ كِتَابٌ فِي العِلْمِ أَكْثَرُ صَوَاباً مِنْ "مُوَطَّأِ مَالِكٍ**".

ذهبی می گوید **هَذَا قَالَهُ قَبْلَ أَنْ يُؤَلَّفَ "الصَّحِيْحَانِ** ، هنوز صحیح مسلم و بخاری نوشته نشده است[[22]](#footnote-22)

بعد هم مطالب دیگری در مورد جناب مالک هست که مراجعه خواهید کرد.

این یک کتاب. در جلسۀ آینده ان شاء الله نکات دیگری از منبع دیگری برایتان خواهم آورد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک: سیر اعلام النبلاء[ط-الرسالة،بیروت]، ج 8، ص 48 تا 135. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 48. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان، ص 49. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 51. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان، 52. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص 55. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، ص 56. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان، ص 57. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان. [↑](#footnote-ref-11)
12. همان، ص 58. [↑](#footnote-ref-12)
13. اشاره شد او دومین شاگرد نامی ابوحنیفه است که اگر چه اهل مدرسۀ کوفه است ولی مدرسه مدینه و مالک را هم دیده است. [↑](#footnote-ref-13)
14. سیر اعلام النبلاء، ج 8، ص 68. [↑](#footnote-ref-14)
15. همان، ص 71. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان، ص 73. [↑](#footnote-ref-16)
17. همان، ص 75. [↑](#footnote-ref-17)
18. همان، ص 71. [↑](#footnote-ref-18)
19. همان، ص 79 به بعد. [↑](#footnote-ref-19)
20. همان، ص 91. [↑](#footnote-ref-20)
21. همان، ص 92. [↑](#footnote-ref-21)
22. همان، ص 111. [↑](#footnote-ref-22)